

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه مباحث گذشته

در تنبیه پنجم بحث به تبیین نظر و قول امام رحمته رسید. عرض کردیم ایشان با بیانی که پیرامون مشتق ارائه داده اند در صدد حل مشکل هم در تنبیه چهارم و هم در تنبیه پنجم هستند.

محصل نظر ایشان این بود که مشتق بر معنوی به عنوان المبدء بما انه معنوی دلالت می کند یعنی آن چیزی که معنوی به عنوان مبدء است ولی به حیث و جهت معنوی بودن آن. لذا زیاده و مغایرتی در کار نیست. زیاده و مغایرت مربوط به عالم مصادق است و از نظر مفهومی مشتق دلالت بر معنوی می کند البته در برخی از مصادق یا اکثر مصادیق بین عنوان و معنوی تغایر و زیاده است اما در مورد خداوند نیست پس مسئله زیاده عنوان علی المعنوی و مغایرت، هیچ ارتباطی به مفهوم و معنای مشتق ندارد بلکه مربوط به مصادق است.

طبق این بیان به نظر ایشان دیگر نه جایی برای اشکال اول باقی می ماند و نه جایی برای اشکال دوم.

حل اشکال اول طبق نظر امام رحمته

بحث در تنبیه چهارم این بود که بعضی از مشتقات و صفات بر ذات خداوند حمل می شوند که قطعاً آن صفات که صفات ذات هستند با ذات خداوند تغایر ندارند بلکه اتحاد و عینیت دارند لذا مشکل پیش می آید که با ضرورت تغایر در حمل بین موضوع و محمول چه باید کرد؟

راه های متعددی بیان شد. صاحب فصول، آقای آخوند و دیگران هر کدام راهی را ارائه دادند.

امام رحمته بر اساس تحلیلی که از مشتق ارائه دادند می فرماید: خداوند تبارک و تعالی معنوی به این عناوین است یعنی وقتی می گوئیم الله عالم، عالم عبارت از معنوی به عنوان العلم بما انه معنوی است یعنی آنچه که معنوی به عنوان علم شده، در مورد عالم می گوئیم: المعنوی بالعلم من حیث هو عالم و دیگر ذات و خصوصیات ذات را در نظر نمی گیریم.

حال اگر منظور از عالم این باشد می توانیم بگوئیم الله تبارک و تعالی عالم، یعنی موصوف یا معنوی به این عنوان است. عالم به همین معنا حمل بر الله می شود و تسامح و نقل هم در کار نیست. همچنین آن مشکله ای که گفته شد پیش نمی آید تا ناچار شویم بگوئیم در اینجا بین الله و عالم تغایر مفهومی است و همین کافی است. اساساً در اینجا تغایر بین معنوی به عنوان المبدء بما انه معنوی با ذات خداوند وجود دارد زیرا ذات خدا گاهی معنوی بما هو ذات است و گاهی هم معنوی بما انه معنوی است

لذا در اینجا ضمن اینکه حیث تغایر اعتباری که برای حمل لازم است وجود دارد در عین حال تغایر و اتحاد هم وجود دارد. پس اشکال اول مربوط به نسبت بین مبدء و ذات از حیث تغایر بود که به این ترتیب حل شد.

حل اشکال دوم طبق نظر امام رحمته

اما اشکال دوم در تنبیه پنجم این بود که به هر حال مبدء در مشتق قهرا امر حادث است که در این صورت اگر بخواهیم مشتق را بر خداوند حمل کنیم، در واقع باید ملتزم به این شویم که ذات که قدیم است، محل برای اعراض و حوادث واقع شود و هو محال یعنی محال است ذاتی که قدیم است محل برای حوادث واقع شود.

این مشکل نیز به طرُقی توسط بزرگان حل شد. راه حل امام رحمته این است که وقتی می گوئیم مشتق عبارت از معنون به عنوان مبدء بما انه معنون است، دیگر دلالت بر حدثیت و عرضیت ندارد یعنی برای ما این جهت مورد نظر نیست، معنون به عنوان مبدء بما انه معنون یعنی عالم دلالت می کند بر اینکه ذاتی که به عنوان علم، معنون شده، فقط یک حقیقت دارد که آن حقیقت انکشاف است و دیگر در اینجا مسئله عرضیت و حدثیت و جوهریت و ... مطرح نیست یعنی اینگونه نیست که گمان کنیم در اینجا از قبیل حال و محل و اینکه چیزی در چیزی حلول کرده، می باشد تا آن مشکل پیش بیاید که چطور می تواند ذات خداوند محل برای عوارض و احداث قرار بگیرد، مشتق اگر به این نحو تفسیر شد که مدلول آن معنون بما انه معنون باشد نه معنون بما انه ذات یا معنون بما انه قدیم دیگر مشکلی باقی نمی ماند. پس مشتق به معنای عالم به این معناست که آنچه که فقط معنون به عنوان علم شده بما انه معنون و ما دیگر کاری به اینکه جوهر است یا عرض یا امر حادث است یا امر قدیم، نداریم بلکه ما خود معنون به عنوان المبدء بما انه معنون را حمل می کنیم.

پس در واقع امام رحمته می فرماید: نه تلبس است و نه قیام بلکه عالم یعنی چیزی است که معنون به عنوان علم شده لکن بما انه معنون. برای ما فقط حیث معنویت آن مهم است یعنی مفهوم مشتق هم درباره خدا و هم غیر خدا صادق است و ما هیچ خصوصیتی را دیگر لحاظ نمی کنیم. مسئله این است که خداوند تبارک و تعالی موجودی است که حقیقتش همانند علم، انکشاف است یعنی اینکه حجابی نیست و همه چیز آشکار و عیان است مثلا انسانی که علم دارد به این معناست که برای او همه چیز روشن است لذا وقتی علم یعنی انکشاف، دیگر کاری به اینکه علم جوهر یا عرض یا ... است، نداریم البته مراتب در انکشاف وجود دارد یعنی در جایی انکشاف زیاد است و در جایی هم کم است ولی وقتی می گوئیم انکشاف دیگر به این جهت کاری نداریم که این چیزی است که در ذات حلول کرده بلکه این چیزی است که حیثیت انکشاف را دارد، علم یعنی چیز منکشف یا عالم یعنی چیزی که انکشاف برای او محقق شده است لذا اگر اینگونه گفتیم، خداوند تبارک و تعالی در مرتبه ذاتش، کشف تفصیلی دارد یعنی همه چیز برای خدا ثابت است پس ذاتش همان کشف است یعنی ضمن اینکه واحد و بسیط است به اعتبار اینکه در مرحله ذات کشف تفصیلی دارد عالم است در عین حال معلوم هم هست زیرا ذات خدا در نزد خودش منکشف است یعنی هم عالم است و هم معلوم است زیرا حقیقت علم، انکشاف است و ذات خدا همان انکشاف است یعنی عالم است در عین حال که معلوم هم هست پس بحث حلول و قیام و تلبس و ... نیست اشکال به تغایر و تفاوت و محل

عروض حوادث مطرح شود. لذا به نظر ایشان مشتقات حقیقتاً بر خداوند تبارک و تعالی صادق اند و مجاز و نقل و تسامح نیست.

در مجموع به نظر می رسد در بین راه حل هایی که ارائه شده، این بیان تمام است و با این مطلب تنبیه پنجم تمام شد فبقی التنبیه السادس که آخرین تنبیه است و بعد از بیان آن، وارد بحث اوامر می شویم. «الحمد لله رب العالمین»